

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

### شروع بحث جدید (تنبيه دوازدهم)

تنبيه دوازدهم از تنبیهاستصحاب در جریان استصحاب در مورد اعتقادیه است که این تنبيه نهم مرحوم شیخ در رسائل است، اینجا باید به عنوان مقدمه این را عرض کنیم که تا به حال استصحاب در احکام فرعی و همچنین و در موضوعات صرفه‌ی خارجی، مثل اینکه می‌گوئیم قبلاً دَم بوده و الآن هم استصحاب می‌کنیم که دَم است، قبلاً زنده بوده و زید حیات داشته و الآن حیاتش را استصحاب می‌کنیم و همچنین در موضوعات و مفاهیم لغویه بدون هیچ تردیدی استصحاب جریان دارد اما آیا استصحاب در امور اعتقادیه جریان دارد یا خیر؟

### نظر مرحوم شیخ در بحث

مرحوم شیخ (علیه الرحمه) در رسائل به صورت مطلق می‌فرمایند «و أما الشرعية الاعتقادية فلا يعتبر الاستصحاب فيها» امور اعتقادی عقلی در همان بحث احکام عقلیه و استصحاب احکام عقلیه قرار می‌گیرد که بحثش مفصل گذشت، حالا اگر یک امری امر اعتقادی شرعی شد محل بحث است، آیا در امور اعتقادی شرعی ما استصحاب را می‌توانیم جاری کنیم یا خیر؟ امور اعتقادی که عنوان عقلی دارد بحثش در استصحاب در احکام عقلیه بود که ما مفصل هم بحث کردیم.<sup>[1]</sup>

### کلام مرحوم آخوند در بحث (تعريض به مرحوم شیخ)

مرحوم شیخ می‌فرماید در شرعیّه‌ی اعتقادیه مطلقاً استصحاب جریان ندارد که حالا دلیل شیخ را ذکر خواهیم کرد، مرحوم آخوند در این تنبيه دوازدهم تعریضی بر مرحوم شیخ دارد و می‌فرمایند ما این اطلاق را قبول نداریم، یک تفصیلی را در اینجا ذکر می‌کنند که خود این تفصیل یک مقداری فهمش نیاز به دقت دارد می‌فرمایند ما باید در این امور اعتقادی شرعی ببینیم که آیا آنچه مهم است عبارت است از تسلیم، التزام، اعتقاد، که از این عناوین تسلیم و التزام و اعتقاد تعبیر می‌کنند که ما معتبر فیه عقد القلب. می‌فرمایند ما یک سری امور اعتقادی داریم که انسان باید شرعاً به آن ملتزم باشد مثلاً ما باید شرعاً ملتزم باشیم به معاد جسمانی، نه اصل معاد.

ما شرعاً باید ملتزم به رجعت باشیم بر حسب آنچه در مذهب خود ماست که روایاتی هم داریم که لیس منّا، کسی که رجعت را انکار کند. می‌گوئیم رجعت چیزی است که انسان مسلمان و شیعه باید به آن ملتزم باشد و تسلیم به او باشد. می‌فرمایند این یک سری از امور اعتقادی است که المهم فیه شرعاً هو الالتزام القلبی، هو الانقياد القلبی، اما می‌فرمایند قسم دوم یک سری امور اعتقادیّه‌ی شرعیه داریم که در آن یقین لازم است، قطع در آن لازم است، مثل قطع به وجوب معرفت الله، شناخت خدا، که حالا

البته یک عده‌ای می‌گویند شرعی و عده‌ای می‌گویند عقلی است.

خود این عناوین کلی توحید، نبوت، امامت و اصل معاد (نه خصوصیات معاد) ما شرعاً باید به اینها یقین داشته باشیم، ولو اینکه عقل اینها را دلالت دارد ولی در خود شرع ما بر یک انسان مسلمان یقین به توحید واجب است، یقین به نبوت بر او واجب است، یقین به امامت و اصل معاد واجب است. مرحوم آخوند می‌فرماید در این گونه امور ولو آن عقد القلب لازم نیست فقط یقین لازم است، حالا آیا به قرینه‌ی این قسم دوم. آیا مرحوم آخوند در قسم اول می‌خواهند بفرمایند ما یک سری امور اعتقادی‌ای داریم که عقد القلب و التزام در آن معتبر است اما یقین در آن معتبر نیست و در نتیجه می‌خواهند تصویر کنند که ما یک سری امور اعتقادی‌ای داریم که عقد القلب و التزام در آن ممکن است بدون اینکه انسان یقین پیدا کند.

خیلی از کسانی که وارد این بحث شدند و نظریه‌ی آخوند را می‌خواهند بیان کنند از کلام مرحوم آخوند همین برداشت را دارند. بعضی‌ها وقتی می‌خواهند مثال بزنند، ما مثال زدیم به مسئله‌ی رجعت اما بعضی گفته‌اند بگوئیم ما ملتزم می‌شویم و معتقد می‌شویم به آنچه امام صادق علیه السلام به آن ملتزم و معتقد بود، این مثال درستی نیست! می‌گوئیم اصلاً معنا ندارد بگوئید من ملتزم می‌شوم به آنچه پیامبر آورده ولی نمی‌دانم چیست! باز مثال رجعت یا خصوصیات معاد جسمانی یک مثال بهتری هست.

بگوئیم شارع در اعتقادات دو گونه مطلوب دارد، یک گونه مطلوبش یک سری امور اعتقادی است که می‌گوید شما فقط ملتزم به این بشو، تسلیم این باش، ولو قطع به این پیدا نکردی که این را من گفتم، ولو یقین به این پیدا نکردی که این در دین وجود دارد، در شریعت وجود دارد. بعد به این معناست که ممکن تصور عقد القلب و الالتزام به شیء من دون حصول الیقین به، بگوئیم من به یک چیزی یقین ندارم اما عقد القلب دارم التزام به او دارم.

احتمال دوم در کلام مرحوم آخوند اینکه آخوند نمی‌خواهد این تفکیکی که الآن عرض کردیم را اراده کند بلکه در مواردی که التزام و تسلیم معتبر است حتماً باید یقین هم حاصل شده باشد منتهی آنچه برای شارع مهم و مطلوب است التزام است، یعنی یک چیزی فوق یقین است، یک سری امور هست که شارع می‌گوید همین که یقین پیدا کنی کافی است ولو التزام به آن پیدا نکنی، عقد قلب لازم نیست، ولی یک سری امور هست علاوه بر اینکه باید یقین داشته باشد فوق آن مقصود شارع است و عقد القلب به عنوان یک سفت نفسانی و به عنوان یک امر وجودی در عالم قلب<sup>[2]</sup>.

### فرق دو احتمال مطرح شده در کلام مرحوم آخوند توسط مرحوم اصفهانی

باز یک مقدار مطلب را بازتر کنیم؛ فرق این دو عنوان چیست؟ فرقی را از مقابلش می‌شود فهمید، عقد القلب در مقابل جهل القلب است، عقد القلب در مقابل انکار است، یقین در مقابل شک است، یقین در مقابل انکار نیست بلکه در مقابل شک است، مقابل‌های اینها با هم فرق دارند. اینجا مرحوم محقق اصفهانی در بحث انسداد کفایه، بحث خیلی مفصلی در همین عنوان دارد، این دو بحث را آنجا مطرح کرده، یکی مسئله‌ی عقد القلب و مقابله، و یقین و مقابله، بحث دوم اینکه ملاک در ایمان واقعی که موجب نعیم دائمی و بهشت جاودانی است چیست؟ آیا یقین است یا عقد القلب است؟ و در مقابلش ملاک برای اینکه انسان در جهنم دائماً باشد چیست؟ یک بحث خیلی مفصلی دارد که خود مرحوم اصفهانی می‌گوید ما از رسم تعلیقه خارج شدیم و یک مقدار بیش از تعلیقه صحبت کردیم ولی چون بحث مهمی است مانعی ندارد.

آنجا مرحوم محقق اصفهانی عقد القلب را می‌گوید من الامور القلبیه حالا به این مضمون التي تصدر من القلب و صدورش صدور فعل از فاعل است، قیام صدور به نفس دارد، اصلاً عقد القلب یک امر وجودی است، موجود. به خلاف علم که علم قیام عروضی دارد عارض بر قلب می‌شود، عقد القلب من الافعال القلبیه است، یقین من الصفات النفسانیة است، عارض نفس می‌شود و لذا یقین می‌رود در مقوله‌ی اینکه آیا از مقوله کیف است، کدام یک از مقولات ده‌گانه است؟ بالأخره داخل در ماهیت

است ولی عقد القلب از مقسم خارج است یعنی اصلاً عنوان ماهیّت را ندارد، عنوان وجودی را دارد، امرٌ يوجد و یخلق فی القلب و فی النفس، این یک فرع دقیق فلسفی و واقعی بین عقد القلب و بین مسئله‌ی یقین است. عرض کردم حالا از اینجا جلو آمدم اول می‌گویم مقابل عقد القلب، جهل القلب، مقابل یقین هم جهل و شک.

یک مرتبه جلوتر؛ می‌گوئیم عقد القلب یک امر وجودی است و صدورش از قلب به نحو صدور فعل از فاعل است، قیامش به قلب قیام صدوری است اما قیام یقین صدوری نیست، این هم یک مرحله.

یک مطلبی که ایشان دنبال اثباتش هست و آنجا مطلب را اثبات می‌کند می‌فرماید ما من عقد القلبی إلا اینکه در موردش یک علم و یقین باید وجود داشته باشد! تفکیک بین عقد القلب و یقین لا یمكن، عکسش امکان دارد. عکسش اینکه بگوئیم جایی یقین هست و عقد القلب نیست، قوم یهود، روحانیون یهود نسبت به نبوت پیامبر اسلام یقین داشتند، اصلاً قرآن هم می‌گوید اینها مثل بچه‌های خودشان پیامبر را می‌شناختند، خصوصیات که در تورات و انجیل راجع به پیامبر آمده بود را دیده بودند راجع به پیامبر ما وجود دارد، یقین داشتند این همان بشارت عهدین است ولی التزام نداشتند و خود قرآن هم در مورد کفار و منافقین می‌فرماید وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ، اینها کلاً نفس‌شان وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ یقین داشتند به حقانیت حضرت موسی، کفار و مشرکین به حقانیت اسلام، اما وجهدوا بها.

این طرف قضیه ممکن است، این طرف قضیه که یقین باشد ولی عقد قلبی و التزام نباشد ممکن است و واقع هم شده، آن طرف قضیه که عقد قلبی باشد یقین نباشد، این را مرحوم محقق اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) در آنجا می‌گوید لا یمكن، عبارتی هم که ایشان در آنجا دارد خواستید مراجعه کنید این بحث در جلد سوم حاشیه اصفهانی نهایة الدرایه از چاپ آل البیت صفحه 399 است. آنجا یک عنوانی دارد حقیقة قلب عقد القلب و الاقرار النفسانی، بعد از اینکه ایشان می‌فرماید عقد القلب و التزام نفسانی از افعال قلب است، قیام صدوری دارد به نحو قیام فعل به فاعل، نه به نحو قیام عرض به معروض، داخل در مقولات عرضیه نیست از جنس وجود است که اینها برای فهم این عنوان عقد القلب بسیار خوب است. بعد می‌فرماید این عقد القلب لازمه‌ی دائمی علم تصدیقی است فکلّ علم التصدیقی ملزومٌ لهذا الفعل القلبی. چون در بحث انسداد، انسداد هم انسداد در احکام مطرح است و هم انسداد در اعتقادات مطرح است، آنجا مرحوم آخوند یک مطلبی دارد که زائداً علی الیقین باید عقد القلب پیدا کند، ایشان می‌فرماید چه معنایی دارد ما بگوئیم زائداً علی الیقین باید عقد القلب پیدا کند.

فرق بین تصور و تصدیق چیست؟ یک کلام غلط مشهوری وجود دارد که ذکر می‌کنند و رد می‌کنند، یک تعریف صحیحی ذکر می‌کنند می‌گویند تصور الحضور الساج المحض تصدیق الحضور المتخصص بإقرار النفس، این می‌شود تصدیق، اولی تصور است و این تصدیق است. اینها را که ذکر می‌کنند می‌فرمایند فما من علم تصدیقی إلا و معه إقرار النفس بأن هذا ذاک فالالتزام بعقد القلب زیادة علی العلم و الیقین فی باب الایمان، چون در باب ایمان در اینکه این شبهه را می‌خواهند حل کنند، اگر گفتیم ایمان همان یقین است می‌گویند اگر این همه منافقین هم یقین دارند آنها هم باید مؤمن باشد. برای اینکه محذور التزام ایمان منافقین لازم نیاید می‌گویند باید ملتزم شویم علاوه بر یقین باید یک عقد القلبی هم پیدا کنند و این منافقین عقد القلب ندارند، ایشان می‌فرمایند این لا یجری شیئاً، برای اینکه این دو از هم جدا نمی‌شود، اگر یک جایی عقد القلب بود یقین هست، البته باز ایشان بالاترش را می‌گوید که اگر یک جایی هم یقین و علم تفصیلی بود عقد القلب هم وجود دارد، روی مبنای مرحوم اصفهانی این دو تا از هم جدا نمی‌شوند مطلقاً، هم عقد القلب باید با یقین باشد و هم یقین لازم دائمی عقد القلب است، یعنی هر جا عقد القلب بود یقین هم هست و هر جا یقین باشد عقد القلب هم هست، این روی مبنای مرحوم اصفهانی <sup>[3]</sup>.

## جمع بندی نظرات توسط استاد

پس تا اینجا ما مواجه با سه تا احتمال و بلکه سه تا نظریه هستیم، یک احتمال و نظریه همین کلام مرحوم اصفهانی است، این

دو تا از هم جدا نمی‌شود، هر جا علم تصدیقی باشد التزام نفسانی هست و هر جا التزام نفسانی باشد علم هم هست، این یک نظریه که مرحوم اصفهانی به آن تصریح کرد. نظریه‌ی دوم این است که بگوئیم تلازم از یک طرف است و از طرف دیگر نیست، بگوئیم هر جا التزام نفسانی باشد عقد القلب باشد یقین وجود دارد ولی عکسش نیست ممکن است جایی یقین باشد ولی التزام نفسانی نباشد.

یک احتمال این است که در هر دو طرف تفکیک ممکن است، یعنی یقین باشد التزام نباشد، التزام باشد و یقین نباشد. این سه تا احتمال و سه تا نظریه است. حالا مرحوم آخوند اولاً آنچه ظاهر عبارت مرحوم آخوند هست همین سومی است، آخوند می‌خواهد بگوید در هر دو طرف تفکیک موجود است، می‌فرماید در بعضی از امور اعتقادی شارع می‌گوید فقط شما ملتزم به این بشو و لو یقین به او نداریم، اما یقین لازم نیست آنچه مطلوب برای شارع هست التزام و عقد است.

ما بگوئیم یقین نیاز به یک مقدمات خاص خودش را دارد، مثلاً یقین نیاز به دلیل دارد، الآن به کسی بگوئیم شما نسبت به رجعت یقین داری؟ می‌گوید اصلاً من نمی‌دانم چه دلیلی در قرآن یا روایات برایش وجود دارد ولی من التزام به او دارم، ملتزم به او هستم، چون در روایات آمده لیس مناً من أنکر الرجعة من هم ملتزم به او می‌شوم، یک عقد القلبی را نسبت به او دارم، اینطوری باید کلام مرحوم آخوند را توجیه کنیم و الا اگر به آن مثالی که بعضی زده‌اند و گفتند بگوئیم ما معتقدیم به آنچه که امام صادق(علیه السلام) به آن معتقد بوده یا همین که آقای بهمن‌نژاد می‌فرمایند ایمان بما جاء به النبی، آن ما جاء به النبی غیر از بحث امروز ماست، ما جاء به النبی برای این است که ما **نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ** نشویم، بگوئیم یک سری امور هم هست که از آن خبر نداریم ولی هر چه که جاء به النبی را قبول داریم، ولی اینجا باید مثال را بیاوریم در یک مورد خاص، حتی اینکه بگوئیم معتقد بما اعتقد به امامنا الصادق(علیه السلام) این هم مثال نیست، مثال خویش همین مثال رجعت است یا تفصیل برزخ است، سؤال نکیرین است، وحشت قبر است، بگوئیم آدم علم به اینها ندارد و یقین ندارد، ولی اعتقاد و التزام به او دارد، باید کلام مرحوم آخوند را به این بیان روشن کنیم تا اینکه این تفصیل درست و روشن شود.

آقایان عنایة الاصول را ببینید<sup>[1]</sup>، خود عبارت آخوند را هم با دقت ببینید، باز همین که عرض کردم این حرفی که مشهور از عبارت آخوند استفاده کردند درست است یا آخوند در قسم اول نمی‌گوید عقد القلب از یقین جداست بلکه می‌گوید مطلوب عقد القلب است ولی حتماً یقین هم در آن وجود دارد، این را ببینید تا ان شاءالله فردا.

## وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

---

[1] فرائد الأصول، ج3، ص: 259: لا فرق في المستصحب بين أن يكون من الموضوعات الخارجية أو اللغوية أو الأحكام الشرعية العملية، اصولية كانت أو فرعية. و أما الشرعية الاعتقادية، فلا يعتبر الاستصحاب فيها؛

[2] كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 422: أنه قد عرفت أن مورد الاستصحاب لا بد أن يكون حكماً شرعياً أو موضوعاً لحكم كذلك فلا إشكال فيما كان المستصحب من الأحكام الفرعية أو الموضوعات الصرفة الخارجية أو اللغوية إذا كانت ذات أحكام شرعية.

و أما الأمور الاعتقادية التي كان المهم فيها شرعاً هو الانقياد و التسليم و الاعتقاد بمعنى عقد القلب عليها من الأعمال القلبية الاختيارية فكذا لا إشكال في الاستصحاب فيها حكماً و كذا موضوعاً فيما كان هناك يقين سابق و شك لاحق لصحة التنزيل و عموم الدليل و كونه أصلاً عملياً إنما هو بمعنى أنه وظيفة الشاك تعبداً قبلاً للأمارات الحاكية عن الواقعات فيعم العمل بالجوانح كالجوارح و أما التي كان المهم فيها شرعاً و عقلاً هو القطع بها و معرفتها فلا مجال له موضوعاً و يجري حكماً فلو كان متيقناً بوجوب تحصيل القطع بشيء كتفاصيل القيامة في زمان و شك في بقاء وجوبه يستصحب.

[3] نهاية الدراية في شرح الكفاية ( طبع قديم )، ج3، ص: 252 و 253: الكلام تارة- في استصحاب حكم الأمر الاعتقادي، و

أخرى- في استصحاب موضوع ذلك الأمر الاعتقادي. أما الأول فلو فرض الشك فيه- بعد اليقين به سابقاً- جرى فيه الاستصحاب- سواء كان الواجب من الأفعال القلبية و الأعمال الجنانية، و هو عقد القلب الذي فصلنا الكلام في حقيقته و مباينة سنخه، مع سنخ اليقين في آخر مباحث الظن، أو كان من الصفات النفسانيّة القابلة للتحصيل بمقدماتها- و هو العلم و المعرفة- و اليقين بالوجوب سابقاً، و الشك فيه لاحقاً- و إن كان مجرد الفرض- إلا أنّ سبق اليقين بعدم الوجوب أزلاً، أو في أوائل انعقاد الشريعة و الشك بعده في غير الأصول الضرورية كبعض تفاصيل القبر و البرزخ و المعاد- ليس مجرد الفرض... [4] □ عناية الأصول في شرح كفاية الأصول، ج5، ص: 199: الغرض من عقد هذا التنبيه الثاني عشر هو تحقيق حال الاستصحاب في الأمور الاعتقادية غير أنه شرع في تحقيقه تدريجاً...